

## بررسی نقش معنایی پسوند-ی در زبان فارسی

ابراهیم مرادی (کارشناس ارشد)

دکتر غلامحسین کریمی دوستان (دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران)

تاریخ پذیرش مقاله: بهمن 1388

تاریخ دریافت مقاله: مهر 1388

### چکیده

این مقاله به بررسی نقش معنایی پسوند-ی در چارچوب نظریه نمود معنایی واژی لیبر می‌پردازد. این نظریه با استفاده از هفت مشخصه معنایی و یک اصل به نام اصل هم‌نمایگی، نقش معنایی عناصر واژی و عملکرد آنها را در فرایندهای ترکیب، اشتقاق و تغییر مقوله بررسی می‌کند. این نظریه برای هر عنصر واژی حتی وندها هم یک اسکلت معنایی و یک بدنه معنایی در نظر می‌گیرد. نتیجه حاصل از این بررسی این است که پسوند-ی دو وند هم‌آوا است که هر کدام یک نقش دارد: اسم‌سازی و صفت‌سازی؛ -ی اسم‌ساز اسکلت معنایی [-ماده، پویا ( [ ] ) <پایه>] و -ی صفت‌ساز اسکلت [-ماده، ( [ ] ) <پایه>] را به اسکلت پایه اضافه می‌کند. دیگر نقش‌های منتسب به آنها به دلایل دیگری مانند گسترش معنایی و نیاز دنیای واقعی گویشور به عناصری و نبود وندهای لازم برای ساخت آن عناصر باعث شده که این وند برای این نقش‌ها هم به کار رود.

**واژه‌های کلیدی:** نمود معنایی-واژگانی، اسکلت معنایی، مشخصه معنایی، اصل هم‌نمایه‌سازی.

## 1- مقدمه

در گذشته پسوند را به تنهایی و بدون الصاق به یک جزء معنی‌دار، یک جزء بی‌معنی می‌دانستند و معتقد بودند که همین جزء به ظاهر بی‌معنی، هرگاه با یک جزء معنی‌دار دیگری ظاهر شود، بر روی پایه‌ای که به آن اضافه می‌شود، تأثیری گذارد، یعنی یا چیزی به معنی پایه اضافه یا معنی آن را به کلی عوض می‌کند (کشانی، 1371:2). بعضی از دستورنویسان وند را یک جزء بی‌معنی می‌دانستند (شریعت، 1372) و در مواردی هم در باره معنای وندها ابراز نظر نمی‌کردند و فقط می‌گفتند که این اجزاء به پایه می‌پیوندند و واژه‌ای تازه می‌سازند. قریب و دیگران (1373:251-250) در این مورد می‌نویسند: «مقصود از پساوند حروف مفرد یا مرکب است که به آخر کلمات افزوده گردد و در معنی آنها تصرف کند. پساوند مفرد آنست که شامل یک حرف باشد و پساوند مرکب شامل دو حرف یا بیشتر». صادقی (1370) به معنی‌دار یا بی‌معنی بودن وندها اشاره نمی‌کند بلکه می‌نویسد وندها عناصری هستند که به تنهایی کاربرد ندارند و تنها در ترکیب با کلمات دیگری که پایه آنها شمرده می‌شود استعمال دارند. ناتل خانلری (1372:163) پیشوند و پسوند را اجزایی می‌داند که دارای معنی مستقل نیستند و جداگانه به کار نمی‌روند. سوال این است که چگونه یک جزء بی‌معنی توانایی تأثیر بر معنی و مقوله نحوی یک جزء دیگر را دارد؟ ماهیت وندها واقعاً چیست؟ آیا وند هم از همان ذراتی ساخته شده که سایر عناصر واژی از آن درست شده است؟

امروزه ساختواژه‌شناسان بر این باورند که هر وند یک واژه قاموسی و دارای مدخل‌واژی خاص خود می‌باشد و گویشوران ویژگی‌های وندها را در واژگان خود دارند (لیبر، 1983:62)؛ علاوه بر این، وندها هسته واژه‌های قاموسی اشتقاقی هم هستند. بنابراین وندها تمام ویژگی‌های خود را به واژه قاموسی می‌تراوند. بدین معنی که وند هر نوع خصوصیتی داشته باشد واژه قاموسی اشتقاقی هم آن خصوصیت را خواهد داشت. لیبر (2004) با نگاهی ویژه و متفاوت به وندها، به بررسی آنها پرداخته است. او با تکیه بر مشخصه‌های معنایی برای توصیف همه عناصر واژی از جمله وندها، تلاش می‌کند که نقش معنایی وندها را بررسی و به سؤالاتی از این قبیل پاسخ گوید: دلیل چند معنی بودن وندها چیست؟ و چرا چند وند برای ایفای یک نقش معنایی

خاص بکارمی‌روند؟ او معتقد است که وندها از نخستی‌ها یا ذرات سازنده سایر عناصر واژی (مشخصه‌های معنایی) درست شده‌اند. بنابراین وندها نیز دارای اسکلت معنایی هستند؛ اما وندها از بدنه معنایی، مقدار کمی دارند یا اصلاً ندارند. همانگونه که عناصر واژی می‌توانند دارای اسکلت‌های معنایی یکسان باشند، بسیاری از وندها نیز این مشابهت را دارند. دلیل نقش‌های متفاوت وندها و گاه چندمعنایی بودن آنها را ناشی از عوامل دیگری می‌داند.

## 2- نظریه نمود معنایی واژی (lexical semantic representation)

زبان‌شناسان هم مانند فیزیکدانان و شیمیدانان همواره برای پی‌بردن به ماهیت مواد مورد مطالعه خود کوشیده‌اند کوچکترین ذرات یا نخستی‌های تشکیل‌دهنده آنها را بیابند و از این طریق هستی و چیستی و فرایندهای حاکم بر کنش و واکنش‌های ایجاد آنها را بررسی کنند. در این راستا بعد از اینکه واج‌شناسان برای بررسی مواد مورد مطالعه خود یعنی واج‌ها ذرات تشکیل‌دهنده آنها یعنی مشخصه‌های واجی را یافتند و در بررسی‌های خود به کار گرفتند، معنی‌شناسانی چون داوتی (1979)، زیمانک (Szymanek) (1988)، جکنداف (1990)، پوستیوفسکی (1995) و ویرزیبکا (1996) و... برای کشف نخستی‌های تشکیل‌دهنده معنی عناصر زبانی، دست‌به‌کار شده و ذراتی را پیشنهاد کرده‌اند. واقعیت آن است که هرچه این نخستی‌ها کوچکتر و مناسب‌تر باشد بهتر می‌تواند در تحلیل معنی به زبان‌شناسان کمک کند. در این زمینه زبان‌شناسان به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ای که اصلاً باور به وجود چنین نخستی‌هایی ندارند (از جمله فودور و دیگران، 1975). دسته‌ای دیگر کسانی هستند که وجود این ذرات را پذیرفته‌اند، اما در ماهیت آنها با هم اختلاف دارند. لیبر (2004) از جمله کسانی است که با باور به وجود چنین نخستی‌هایی و بررسی نخستی‌های پیشنهاد شده پیشین، نظریه‌ای ارائه داده که دارای 7 مشخصه معنایی و یک اصل است. لیبر (2004) چارچوب نظری خود را با عنوان نمود معنایی واژی اینگونه بیان می‌کند: هر عنصر واژی از لحاظ معنایی از دو بخش اسکلت دستوری/معنایی (Semantic/Grammatical Skeleton) یا به اختصار اسکلت و بدنه کاربردی/معنایی (Semantic/Pragmatic Body) یا به اختصار بدنه، درست شده است. در

ادامه در بخش 1-2-1- مشخصه‌های معنایی، در بخش 2-2- اسکت و بدنه معنایی و در 2-3- اصل هم‌نمایگی (Co-indexation Principle) ارائه می‌شود.

## 2-1- مشخصه‌های معنایی

لیبر (2004) شش مشخصه معنایی ارائه کرده است و تأکید کرده که برای توصیف عناصر واژی این شمار به هیچ وجه کافی نیست. او در لیبر (2007) ویژگی [درجه‌پذیری] را هم به مجموعه مشخصه‌های معنایی اضافه کرده است و با استفاده از آنها عناصر واژی را به سه گروه تقسیم می‌کند:

گروه اول با نام پوششی ماده/شیء/جوهر (SUBSTANCE/THING/ESSENCE)، گروه دوم، موقعیت (SITUATION) و گروه سوم روابط (RELATIONS). گروه اول مربوط به اسم، گروه دوم مربوط به فعل و صفت و گروه سوم برای توصیف حروف است. دلیل لیبر برای استفاده از سه واژه برای پوشش گروه اول این است که او واژه‌ای مناسب نیافته است که بتواند گروه مورد نظر او را بنمایاند. بنابراین، این مجموعه سه عضوی را برای نامگذاری این گروه، به کار برده است.

**[+/-ماده]** ([+/-material]): این مشخصه، مقوله معنایی ماده/شیء/جوهر را که معادل مقوله نحوی اسم است، توصیف می‌کند. ارزش مثبت آن دلیل بر مادی بودن است و اسم ذات یا عینی را توصیف می‌کند و ارزش منفی آن دلیل بر غیرمادی بودن است و اسم معنی یا انتزاعی را توصیف می‌کند.

**[+/-پویا]** ([+/-dynamic]): این مشخصه، معنای یک موقعیت یا یک رویداد را می‌رساند و به تنهایی مقوله معنایی موقعیت را توصیف می‌کند. ارزش مثبت آن نشان‌دهنده یک رویداد یا یک فرایند است و ارزش منفی آن نشان‌دهنده یک وضع است.

**[+/-وجرا]** (وضع یا جایگاه رویدادی استنباطی) ([+/-IEPS]): فرض کنید 2 متغیری باشد که دامنه آن وضع‌ها و جایگاه‌ها باشد و X موضوع آن. همچنین فرض کنید i نشان‌دهنده جایگاه یا وضع اولیه باشد و f نشان‌دهنده آخرین جایگاه یا وضع و j, k, ...

وضع‌ها و جایگاه‌های مابین آنها. اضافه کردن مشخصه [وجرا] به اسکلت، برابر جزء معنایی زیر است:

$$(1) [2_i(x), 2_j(x), \dots, 2_k(x), 2_f(x)]$$

به عبارت دیگر اضافه کردن مشخصه [وجرا]، منجر به اضافه شدن توالی مکان‌ها/حالات می‌شود. به علاوه اگر ارزش این مشخصه مثبت باشد می‌توانیم استنباط کنیم که:

$$(2) [+IEPS], i \neq f \in 2_{i,k} \notin f > 2_i \dots < 2_k < 2_f$$

به زبان ساده اگر مشخصه [وجرا] مثبت باشد آنگاه یک توالی از وضع‌ها و جایگاه‌ها موجود خواهد بود آنچنان که در هر نقطه‌ای بین ابتدا و انتهای توالی وضع/جایگاه، پیشرفت و تداومی به سوی وضع/جایگاه پایانی روی می‌دهد. اگر مشخصه [وجرا] منفی باشد نمی‌توانیم در مورد تداوم و پیشرفت وضع/جایگاه نتیجه‌ای بگیریم. اضافه شدن مشخصه [وجرا] به اسکلت عنصر واژی منجر به اضافه شدن جزء مسیر (path) می‌شود. اگر در یک عنصر واژی مشخصه معنایی [وجرا] وجود نداشته باشد، مفهوم مسیر هم در آن عنصر واژی موجود نخواهد بود. وجود مشخصه معنایی [+وجرا] نشانگر مسیر مستقیم و وجود مشخصه معنایی [-وجرا] نشاندهنده مسیر انقافی و غیرمستقیم خواهد بود.

**[+/- مکان] ([Loc] = Location):** عناصر واژی دارای این مشخصه، عناصری هستند که موقعیت یا مکان در زمان یا فضا به آنها مربوط است. عناصری که این مشخصه را ندارند مفهوم موقعیت یا مکان برای آنها بی‌ارتباط است. عناصری که این مشخصه را دارند مکان یا موقعیت به آنها مرتبط است.

**[+/- مقید] ([B] = Bounded):** این مشخصه ارتباط درونی مرزهای زمانی یا مکانی در یک موقعیت یا ماده/شیء/جوهر را نشان می‌دهد. اگر این مشخصه در یک عنصر واژی موجود نباشد این عنصر از لحاظ هستی‌شناسی ممکن است وابسته باشد یا نه؛ اما مرزهایش از لحاظ زبان‌شناسی و/یا مفهومی بی‌ارتباط هستند. اگر عنصر واژی دارای مشخصه [+مقید] باشد از لحاظ زمانی و مکانی محدود می‌شود. اگر این مشخصه منفی باشد، عنصر واژی محدودیت‌های درونی مکان و زمان را ندارد.

**[+/-ساختمند] (CI = Composed of Individuals):** این مشخصه دلالت بر وجود واحدهای زمانی و مکانی در عنصر واژگانی دارد. اگر عنصری دارای مشخصه [+ساختمند] باشد چنین استنباط می‌شود که این عنصر از واحدهای درونی مشابه مجزا درست شده‌است. اگر این مشخصه منفی باشد، مشخص می‌شود که عنصر حاوی آن از لحاظ مکانی و زمانی یکنواخت است و از لحاظ درونی مجزاً و متمایز نشده‌است.

**[+/-درجه‌پذیر] (+/-scalar):** این مشخصه رابطه بین مجموعه‌ای از ارزش‌ها با یک مقوله مفهومی را بیان می‌کند. این مشخصه در رابطه با موقعیت‌های دارای ویژگی [-پویا] میزان درجه‌پذیری را نشان می‌دهد. موقعیت‌هایی که نسبت دادن یک میزان یا مقوله به آنها مقدور است، دارای مشخصه [+درجه‌پذیر] و موقعیت‌هایی که امکان نسبت دادن این مشخصه به آنها وجود ندارد، دارای مشخصه [-درجه‌پذیر] هستند. در رابطه با گروه ماده/اشیء/جوهر مشخصه [درجه‌پذیر] نشانگر رابطه اندازه یا ارزش‌گذاری است (به عبارت دیگر [درجه‌پذیر] مشخصه‌ای است که ساختواژه افزایشی (augmentative) / تصغیر (iminutive) را در زبان‌هایی که دارای چنین ساختواژه‌ای هستند، توصیف می‌کند).

## 2-2- اسکلت معنایی و بدنه معنایی

مشخصه‌ها نقش‌هایی را بیان می‌کنند که موضوع می‌گیرند. مجموعه یک یا چند مشخصه معنایی و یک یا چند موضوع اسکلت معنایی را تشکیل می‌دهد. هر عنصر واژی حتی وند هم اسکلت معنایی دارد. برای آشنایی با چگونگی نشان دادن اسکلت نمونه‌هایی بیان می‌شود:

(14) الف- عشق [-پویا]، [[ ]، [ ]]] ب- قرمز [-پویا، +درجه‌پذیر] [[ ]]] پ- حامله [-پویا، -درجه‌پذیر] [[ ]]]

صفات با استفاده از مشخصه [درجه‌پذیر] که نشانگر درجه‌پذیری آنها است از فعل‌های ایستا که دارای مشخصه [-پویا] هستند متمایز می‌شود.

(15) پایه [+ماده]، [[ ]، [ ]]] (مانند پایه میز)

این اسکلت نشان می‌دهد که پایه متعلق به گروه ماده/اشیء/جوهر و دارای دو موضوع است.

(16) دانستن [-پویا، [ ]، [ ]]

این عنصر واژی دارای مشخصه [-پویا] و دو موضوع است.

(17) پایین آمدن [+پویا، +وجرا، [ ]، [ ] (مسیر)]

این اسکلت نشان می‌دهد که این عنصر واژی دو مشخصه معنایی و دو موضوع دارد. مشخصه اول پویایی و وجود فرایند یک عمل را در این عنصر نشان می‌دهد و مشخصه دوم سیر انجام عمل را. مثبت بودن این مشخصه نشان می‌دهد که سیر انجام عمل دارای یک ابتدا و انتهاست و ابتدا و انتهای آن بر همدیگر منطبق نیستند. در موضوع دوم واژه مسیر ذکر شده است، چون این موضوع به هنگام انجام نقش خود، مسیری را طی می‌کند.

(18) در (=در داخل) [+مکان، [ ]، [ ]]

مشخصه [+مکان] نشان می‌دهد که این عنصر واژی مربوط به مکان است و دو موضوع دارد.

برای آشنایی با اسکلت‌های معنایی که در آنها مشخصه‌های معنایی کمیتی به کاررفته باشد، دو اسکلت معنایی از زبان انگلیسی و از لیبر (2004) نقل می‌کنیم:

(19) re- [ +CI([ ]، <base>)] (20) -ery, -age

[+B,+CI([ ]، <base>)]

این اسکلت‌ها نشان می‌دهد که وندها هم مانند سایر عناصر واژی مشخصه معنایی و

موضوع دارند و وجود <پایه> نشانگر آن است که این عناصر به پایه می‌پیوندند.

لیبر (2004) موضوع بدنه معنایی را گذرا بررسی کرده ولی تأکید نموده است که بدنه معنایی عنصر واژی هم در نقش معنایی آن تأثیر دارد. او در لیبر (2009) عمیق‌تر بدنه معنایی را بررسی کرده است. او بر این باور است که بدنه معنایی هم در نقش معنایی عناصر واژی تأثیر دارد.

به باور او برخلاف اسکلت، که تجزیه‌پذیر است یعنی از مشخصه‌های معنایی یا نخستی‌های معنایی درست شده، بدنه جامع و کلی است و از نخستی‌های معنایی ساخته نشده است و شاید تا حدودی صوری باشد و بتوان آن را به صورت قرارداد درآورد. بدنه شامل دانش فرهنگی و ادراکی است که نمود واژی اندازه و جسم عنصر واژی را می‌سازد. بدنه

بسیاری از جنبه‌های معنایی مانند: ساختار مادّی، ساختار نقش، جهت، شکل، اندازه، رنگ، بعد، منشأ، هدف، کارکرد و ... را دربردارد. لیبر (2004) یک عنصر واژی را به یک کالبد تشبیه می‌کند و می‌گوید: استخوانبندی یا اسکلت، پایه و اساس هر عنصر واژی است و این همان چیزی است که امکان گسترش واژگان را از طریق فرایندهای واژه‌سازی به ما می‌دهد. بدنه در یک عنصر واژی زنده باید موجود باشد. بدنه در طول حیات یک عنصر واژی تغییر می‌کند؛ ممکن است وزن از دست بدهد یا وزنش اضافه شود، اما اسکلت خیلی کمتر در معرض تغییر است. او در لیبر (2009) بدنه را همه شامل دو لایه می‌داند. یک لایه را به ماهیچه بدن تشبیه می‌کند که نسبتاً ثابت است و لایه دیگر را به چربی بدن تشبیه می‌کند که به سادگی کم و زیاد می‌شود. منظور او این است که بدنه معنایی هر عنصر زبانی را می‌توان شامل دو لایه دانست: لایه‌ای که نسبتاً نظام‌مند و در دانش زبانی گویشوران تقریباً ثابت است. لایه‌ای دیگر که نمی‌توان آن را به صورت نظام‌مند ارائه داد و از گویشوری به گویشوری دیگر متغیر است. به دلیل اینکه ما بر این که بدنه معنایی عناصر واژی در ساخت فعل مرکب در زبان فارسی تأثیر زیادی دارد، با مثال‌هایی از لیبر (2009) دیدگاه‌های او را بیشتر توضیح می‌دهیم. او معتقد است که یکی از لایه‌های معنایی رامی‌توان با مشخصه‌هایی نسبتاً ثابت بیان کرد، اما از شمار و کیفیت آنها اطمینان ندارد، چون معتقد است که این مشخصه‌ها از زبانی به زبانی دیگر ممکن است متفاوت باشد و حتی برای بیان مشخصه‌های زبانی مانند انگلیسی باید با دقت بیشتر بعد از بررسی عناصر واژی مشخصه‌ها را ارائه کرد. با ذکر نمونه‌هایی از لیبر (2009) این بخش را هم به پایان می‌رسانیم.

(21) نویسنده [ +مادّه، پویا ]، [ ]، [ ]

<+جاندار>، <+انسان>، <نقش>، { برای انتشارات می‌نویسد، ... }

(22) تختخواب [ +مادّه ]، [ ]

<-جاندار>، <+مصنوعی>، <سه‌بعدی>، <افقی>، <نقش>، { برای خوانیدن، سطح

راحتی دارد، ... }

(21) و (22) هر کدام دارای سه بخش است: اسکلت معنایی که شامل مشخصه و موضوع است. هر دو بخش دیگر بدنه معنایی است. لایه اول بدنه معنایی که در درون < > قرار داده شده، دارای مشخصه‌هایی نظام‌مند است ولی لایه دوم اطلاعاتی کلی را نشان می‌دهد و در درون { } قرار دارد.

### 2-3- اصل هم‌نمایی

لیبر (2007) این اصل را چنین بیان می‌کند: «در ساختاری که اسکلت‌های معنایی با هم ترکیب می‌شوند، بالاترین موضوع عضو غیرهسته با بالاترین موضوع هسته (ترجیحاً موضوع بدون نمایه) هم‌نمایه می‌شود. هم‌نمایه‌سازی با شرایط معنایی موضوع هسته (در صورتی که هسته شرایطی برای هم‌نمایه‌شدن داشته باشد) باید سازگار باشد. در یک ساختار بی‌هسته، موضوع‌هایی با هم هم‌نمایه می‌شوند که از لحاظ معنایی با هم سازگار باشند».

لیبر (2004) استدلال می‌کند که در یک واژه‌قاموسی پیچیده نه تنها ساختارهای نحوی، بلکه ساختارهای معنایی - اسکلت‌های معنایی - نیز در کنار هم واقع می‌شوند. بنابراین ساختار معنایی به دنبال ساختار نحوی حاصل می‌شود. در مورد هسته نحوی و هسته معنایی نیز به همین صورت عمل می‌شود. لازمه ایجاد یک واژه‌قاموسی، خواه ترکیبی خواه اشتقاقی، در کنار هم قرار گرفتن اجزایی است که هر کدام به یک واحد ارجاعی یا یک مدلول اشاره دارد. این واحدهای ارجاعی یا مدلول‌ها را موضوع (argument) می‌نامند. اصل هم‌نمایه‌سازی وسیله‌ای است برای به هم گره زدن و تعیین تعداد موضوع‌هایی که در تشکیل یک واژه‌قاموسی پیچیده نقش دارند و در ساختار نحوی فعال هستند.

### 3- تحلیل

کلباسی (1380:116) در رابطه با پسوند مورد بحث ما می‌نویسد: «ی که امروزه به یاء مصدری یا یاء نسبت شهرت دارد سابقه‌اش به دو وند متفاوت برمی‌گردد که یکی اسم‌ساز است و در فارسی میانه به صورت īh- بوده است، مانند wadīh (بدی)، tārīgīh (تاریکی) و دیگری صفت‌ساز که در فارسی میانه به صورت īg- بوده است، مانند pārsīg (پارسی)، nāmīg (نامی، مشهور). این وند که از زیاترین و پرکاربردترین وندهای فارسی است، امروزه در

معانی فراوانی به کار می‌رود». کشانی (1371:13) هم در این باره می‌نویسد: «با در نظر گرفتن شمار ساختارها، تعداد مشتقات و انواع گوناگون سبک‌های زبانی ساختارهای پسوند -ی شاید بتوان ادعا کرد که ما در واقع نه در برابر یک پسوند مشخص، بلکه در مقابل چندین پسوند همگون قرار داریم. اما با وجود همه قابلیت‌ها و عملکردهای متنوع، زبان‌شناسی سنتی از پسوند -ی به عنوان یک پسوند تنها یاد می‌کند».

آنچه کشانی ابراز می‌دارد و آنچه داده‌ها نشان می‌دهد به ظاهر با هم سازگار است، اما لیبر بر این باور است که هر وند فقط دارای یک اسکلت معنایی است و در نتیجه یک نقش معنایی دارد و نمی‌تواند بیش از یک نقش معنایی داشته باشد. به عبارتی واضح‌تر منظور او این است که یک وند همزمان نمی‌تواند هم مشخصه [-پویا] را به پایه اضافه کند هم مشخصه [+پویا] یا هم مشخصه [-ماده] و هم [+ماده]. اکنون باید ببینیم که نقش معنایی پسوند -ی کدام است و کدامیک از نقش‌های آن بر اثر عوامل دیگر به وجود آمده است؟

در موضوعی مشابه وقتی که مرچند (1969) ادعای کند وندهای -ery و -age هر کدام دارای سه نقش معنایی متمایز هستند، لیبر (2004:148-51) استدلال می‌کند که چنین نیست و هر سه نقش ادعا شده در واقع به هم مرتبط‌اند و چندمعنایی بودن ظاهری این وندها ناشی از ماهیت انتزاعی نقش معنایی این وندها، تعامل اسکلت‌های کمرنگ آنها با انواع مختلف پایه‌ها و گسترش معنایی ناشی از فشار جانشینی است. باربارا اشلوکر (Barbara Schluicker) (2009) دیدگاه لیبر را در این مورد مفید و مختصر این چنین بیان می‌کند:

دلیل چندمعنایی بودن وندها این واقعیت است که محتوای معنایی آنها ناچیز، انتزاعی و تقریباً نامشخص است و اصلاً بدنه معنایی ندارند. نقش معنایی وندها را بعد از پیوستن به یک پایه از لحاظ معنایی پرمحتوا، می‌توان به روش‌های گوناگون و به آسانی تشخیص و به صورت یک عنصر واژی ارائه داد. این نوع چندمعنایی را چندمعنایی ساختاری (constructional polysemy) می‌گویند مانند چندمعنایی -er در زبان انگلیسی. اما چندمعنایی وندی ممکن است بر اثر فشار کاربردی (pragmatic pressure) هم باشد. این زمانی اتفاق می‌افتد که وند اشتقاقی خاص دارای معنی مورد نیاز در یک بافت/موقعیت، یک فرایند اشتقاقی زایای از لحاظ معنایی نزدیک به آن را وادار می‌کند که

آن خلأ معنایی را پر کند، مانند پسوند -ery که معنی اصلی آن که جمع بودن است مانند jewelry [جواهرآلات] برای دلالت بر مکان گسترش یافته است (مانند piggery [پرورشگاه خوک، خوکدان، گرازخانه]). نوع دوم چندمعنایی را گسترش معنایی (sense extension) می‌نامند (نگاه کنید به کُپ‌استیک و بریسکو 1996).

اولین چیزی که در رابطه با وند-ی به نظر می‌رسد این است که طبق گفته کلباسی (1380) آن را دو وند هم‌آوا در نظر بگیریم. در رابطه با -ery هم چنین ادعایی هست اما لیبر می‌گوید که دلیل ما برای ردّ این ادعا این است که این وند از زبان فرانسوی گرفته شده و در آن زبان هم همین ویژگی‌های کنونی موجود در زبان انگلیسی را دارد. در هر صورت به گمان ما با توجه به تنوع نقش‌های پسوند -ی و پیشینه تاریخی آن بعید به نظر می‌رسد که بتوان یک وند بودن آن را توجیه کرد. بر این اساس و با توجه به گفته کلباسی در مورد اینکه در فارسی میانه -ی در اصل دو وند بوده است، ما هم آن را به صورت دو وند در نظر می‌گیریم و کاربردهای آن را تحلیل می‌کنیم.

### 3-1- پسوند -ی اسم‌ساز

صادقی (1370) در رابطه با نقش این وند در اسم‌سازی می‌نویسد:

-ی در کلماتی مانند خوبی، مردی، بندی، و غیره بی‌شک پسوند اسم معنی (یا حاصل مصدر) است و به انواع مختلف کلمه، از صفت و حروف اضافه (مانند چونی)، و وابسته‌های پرسشی (مانند چگونگی) و غیره ملحق می‌شود و مفهوم انتزاعی آنچه را که از پایه این کلمات اراده می‌شود، نشان می‌دهد. این کلمات را بی‌شک باید اسم معنی نامید. این پسوند در فارسی معاصر در موارد متعددی برای ساختن کلماتی که می‌توان آنها را اسم عمل (action noun) نامید به کار می‌رود. اسم عمل کلمه‌ای است متشکل از یک اسم یا گروه مصدر به حروف اضافه و جز آن +ماده مضارع یک فعل و پسوند -ی مانند ماشین‌سازی، از سرگیری و غیره. این اسم‌ها را اسم فعل نیز می‌توان نامید.

آنچه مسلم است این است که این وند مخصوصاً در ساخت اسامی انتزاعی بسیار زیاست. با توجه به این نکته می‌توان این نقش را به عنوان نقش اصلی پسوند -ی اسم‌ساز در نظر گرفت و به توجیه موارد دیگر پرداخت. در همین رابطه لیبر (96 : 2004) می‌گوید: «هرچه یک وند زایاتر باشد احتمال اینکه برای گسترش جانشینی به کار رود بیشتر است». این گفته

لیبر می‌تواند دلیل تنوع معنایی -ی باشد چون در ایفای نقش اصلی خود بسیار زایا است. بر این اساس می‌توان اسکلت معنایی زیر را برای این وند ارائه داد:

(23) ی [-ماده، پویا، ( ]، <پایه>

این اسکلت نشان می‌دهد که هرگاه این وند به پایه‌ای اضافه شود عنصری زبانی می‌سازد که اولاً انتزاعی است و ثانیاً نشانگر یک عمل یا فرایند است و این دقیقاً آن چیزی است که این وند انجام می‌دهد. از آنجا که وندها به عنوان هسته معنایی و نحوی واژه عمل می‌کنند، با اضافه شدن اسکلت آنها به هر پایه‌ای، عنصری که به دست می‌آید، دارای مشخصه‌های [-ماده] و [پویا] است. می‌دانیم که مهم‌ترین ویژگی این وند این است که به اسم و صفت می‌پیوندد و اسم انتزاعی می‌سازد. بنابراین اگر اسکلت معنایی صفتی مانند خوب را به صورت 24 نشان دهیم، اسکلت معنایی خوبی به صورت 25 خواهد بود.

(24) خوب [-پویا ( ]، (25) خوبی [-پویا ( ]، [-ماده، پویا، ( ]

خوب -ی

با اعمال اصل هم‌نمایی تنها موضوع وند با تنها موضوع پایه هم‌نمایه می‌شود و یک واحد یکپارچه دارای یک موضوع می‌سازد. همانطور که گفته شد چون -ی هسته واژه است ویژگی‌های خود را به درون واژه می‌تراود و واژه حاصل دارای ویژگی‌های وند می‌شود یعنی انتزاعی و پویا. البته هیچگاه نباید فراموش کنیم که بدنه معنایی عناصر سازنده یک واژه مرکب یا مشتق در تعبیر نهایی واژه به دست آمده نقش دارد و همچنین باید یاد آور کنیم که بدنه معنایی وند بسیار ضعیف است به حدی که ممکن است اصلاً وجود نداشته باشد. در رابطه با ساخت اسم توسط -ی نیز همین فرایند طی می‌شود. اگر اسم راننده را که خود یک عنصر اشتقاقی و دارای اسکلت 26 است، در نظر بگیریم، پس از اضافه شدن اسکلت -ی به آن به صورت 27 در می‌آید.

(26) راننده [+پویا ( ]، [ ]، +ماده، پویا ( ]

ران -نده

(27) رانندگی [+پویا ( ]، [ ]، [ ]، +ماده، پویا ( ]، [-ماده، پویا، ( ]

ران -نده -ی



موضوع با هم هم‌نمایه می‌شود. بنابراین ممکن است تصور کرد که موضوع وند -ی در رانندگی با موضوع درونی هم هم‌نمایه شود. اما به نظر می‌رسد چون جایگاه موضوع درونی اشغال نشده است اولویت با آن است. تنها تفاوتی که ممکن است ناشی از این موضوع باشد این است که رادیوسازی می‌تواند بر اسم مکان دلالت کند ولی رانندگی نمی‌تواند. این نکته ما را به سوی یکی دیگر از کاربردهای -ی سوق می‌دهد. ظاهراً، یکی دیگر از نقش‌های پسوند -ی این است که اسم مکان می‌سازد. این به ظاهر با دیدگاه لیبر تناقض دارد. چون او معتقد است که هر وند فقط می‌تواند یک نوع نقش معنایی ایفا کند و در این مورد چنین می‌نویسد:

هرگاه زبانی نیاز کاربردی به یک عنصر داشته‌باشد اما ابزار اشتقاقی لازم برای خلق آن را نداشته‌باشد، چه اشتقاقی می‌افتد؟ دیدگاه اساسی‌ای که بوی و لیبر (2004) ارائه می‌کنند دیدگاهی است که از آن با عنوان «فشار جایگزینی (paradigmatic pressure)» نام می‌برند. منظور آنها از فشار جایگزینی حالتی است که در دنیای واقعی، نوعی نیاز به واژه‌ای هست، اما هیچ وند زبانی در زبان برای ایجاد چنین واژه‌ای وجود ندارد. به عبارت دیگر، بافت، گویشوران را اغلب بدون برنامه‌ریزی وادار به ساخت یک واژه می‌کند، اما آن زبان ابزار اشتقاقی خاصی برای چنین کاری ندارد. بوی و لیبر (2004) معتقدند که هرگاه چنین فشاری وجود داشته‌باشد، یکی از حالات زیر اتفاق می‌افتد: یک نوع فرایند غیرمستقیم (برای مثال تغییر مقوله یا اسم‌سازی (substantivization) از یک صفت مفعولی) به کار گرفته می‌شود یا یک وند زبانی که از لحاظ معنایی بسیار به آن مفهوم نزدیک است به کار گرفته می‌شود. حتی اگر در این فرایند نیاز به نقض اصل هم‌نمایی باشد (لیبر، 74-73: 2004).

به گمان نگارندگان نقش‌های معنایی دیگری غیر از ساختن اسم انتزاعی که به -ی نسبت داده می‌شود ناشی از گسترش معنایی است. کشانی (1371:14) در مورد یک از نقش‌های -ی می‌گوید: «به اسامی و یا صفت‌های فاعلی توصیف‌کننده شغل یا حرفه معین متصل می‌شود و اسم‌هایی می‌سازد که بیان‌کننده شغل و حرفه و گاهی نیز محل کسب هستند: آهنگر ← آهنگری، عکاس ← عکاسی، خیاط ← خیاطی، کلفت ← کلفتی».

صادقی (1370) هم در این باره می‌نویسد: «این پسوند در کلماتی مانند بَقّالی، نانواپی، قصابی، قنّادی، دوزندگی و غیره به معنی دگّانی که در آنجا عمل بَقّالی، نانواپی، قصابی،

قنّادی، دوزندگی انجام می‌گیرد دیده می‌شود». دکتر معین (اسم مصدر-حاصل مصدر ص 95 به نقل از صادقی) یاء این کلمات را یاء حاصل مصدر دانسته و در این باره چنین نوشته است: «من باب ذکر محلّ و اراده عمل و شغلی که در آن انجام گیرد. بعضی تصور کرده‌اند که این یای نسبت است. مثلاً (در اصل: مثل) قنّادی یعنی دگان منسوب به قنّاد، ولی قنّادی اصلاً به معنی شیرینی‌پزی است و مجازاً من باب ذکر محلّ و اراده عمل و شغلی که در آن انجام گیرد استعمال شده، و همان به مکان و دگان اطلاق گردیده است». صادقی در ادامه می‌نویسد:

به نظر نگارندگان کلمات مختوم به -ی که معنی مکانی دارند از دو منشأ گرفته شده‌اند. یک دسته کلماتی هستند که -ی آنها -ی حاصل مصدر است، مانند شیرینی‌پزی، قصابی و غیره؛ دسته دوّم کلماتی که -ی آنها پسوند نسبت است مانند سنگگی، چلوکبابی و غیره. در دسته اوّل از باب ذکر عمل و اراده محل عمل - نه آنطوری که معین نوشته ذکر محلّ و اراده عمل و شغلی که در آن انجام می‌گیرد- از کلمه‌ای که حاصل مصدر یا اسم عمل است مکان این عمل اراده شده است، در دسته دوّم از -ی نسبت که معنی آن کلی است معنی مکان اراده شده.

آنچه را که ذکر کردیم نشان می‌دهد پژوهشگران از این ویژگی پسوند -ی غافل نمانده‌اند؛ همانطور که گفتیم زمانی که گویشوران زبانی برای ساخت یک واژه اشتقاقی وند لازم را نداشته باشند برای ساخت آن به زایاترین وند یا نزدیک‌ترین وند به آن از لحاظ معنایی متوسل می‌شوند. از طرفی دیگر می‌دانیم که بعضی از این واژه‌ها به صورت عکاس‌خانه، خیاط‌خانه و ... وجود داشته است. به باور ما، نازایاشدن فرایند ساخت اسم مکان با استفاده از خانه باعث شده که گویشور زبان فارسی به زایاترین وند یعنی -ی متوسل شود و آن را برای مفهوم مکان به کار ببرد و در واقع به باور لیبر نوعی مجاز (metonymy) یعنی استعمال لفظ در معنی غیر حقیقی است، یعنی اسم انتزاعی مثلاً آهنگری برای مکانی به کار می‌رود که عمل انجام آن اسم انتزاعی در آن صورت می‌گیرد. پس به باور لیبر نمی‌توان گفت که یکی از نقش‌های مثلاً -ی ساخت اسم مکان است چون این نقش یک نقش جانبی و محدود است.

(32) آهن [+ماده، ] ] - گر [+ماده، پویا، ] ]، ]

(33) آهنگر [+ماده، ( [i ] ) +ماده، پویا، ( [i ] )،]

(34) آهنگری [+ماده، ( [i ] ) +ماده، پویا، ( [i ] ) -ماده، پویا، ( [i ] )،]

آهن -گر -ی

یکی دیگر از نقش های منسوب به پسوند اسم ساز -ی ساخت اسم ابزار است در نمونه هایی مانند بستنی خوری، سالادخوری و ... است. به باور نگارنده در این مورد هم زایا نبودن وند اسم ابزارساز و نبود وندی که به ساخت هایی مانند نمونه های بالا پیوندد و اسم ابزار بسازد باعث شده که گویشور زبان به زایاترین وند زبان فارسی یعنی -ی متوسل شود.

### 3-2- پسوند -ی صفت ساز

از آنجا که لیبر بر این باور است که یک وند تنها یک نقش معنایی دارد، به نظر می رسد که نقش صفت سازی هم گسترش یافته و ناشی از نقش اولیه پسوند -ی اسم ساز باشد. بدین معنی که این احتمال وجود دارد که پسوند -ی در این نوع ساخت ها هم، اسم می سازد؛ اما با تغییر مقوله این اسم ها به صفت تبدیل می شوند. برای نمونه صفتی مانند نوشیدنی ابتدا اسم بوده و بعداً به صفت تبدیل شده است. اما بررسی نقش این نوع واژه ها نشان نمی دهد که در آغاز ساخت، اسم بوده باشند بلکه صفت بودن آنها بسیار برجسته تر از اسم بودن آنها است. ولی این توانایی را دارند که به اسم تبدیل شوند. از طرف دیگر در این اسم ها ویژگی پویایی و کنش دیده نمی شود، حال آن که در اسم های به دست آمده از پسوند اسم ساز -ی ویژگی پویایی و کنش دیده می شود. برای نمونه نوشیدنی در (35) صفت و در (36) اسم است، اما اسمی است که دارای ویژگی کنش یا فرایند نیست.

(35) این آب نوشیدنی است. (36) لطفاً، یک نوشیدنی بخر.

بنابراین و همانطور که اشاره شد به دلیل سابقه تاریخی این وند که در فارسی میانه با وند اسم ساز تفاوت داشته، برای -ی صفت ساز چنین اسکلتی پیشنهاد می کنیم.

(37) ی [-پویا، ( [ ] )، <پایه>]

این اسکلت به هر عنصری پیوندد با تعامل با آن به عنوان پایه، ویژگی های خود را به درون آن می تراود یعنی عنصری می سازد با مشخصه معنایی [-پویا].

یکی از نقش‌های این وند این است که به اسامی عینی می‌پیوندد و صفت‌هایی می‌سازد که جنسیت را بیان می‌کند. دست کم در این مورد می‌توان ادعا کرد که -ی در این موارد صورت کوتاه شده و تغییر یافته پسوند صفت‌ساز -ین است اما برای توجیه داده‌های مختلف دیگر گزیری نداریم جز اینکه بپذیریم -ی نقش صفت‌سازی هم دارد. برای تحلیل نقش معنایی -ی صفت‌ساز اسکلت یک اسم شیء مانند طلا را در (38) می‌آوریم.

(38) طلا [+ماده، ] ]

با قرار گرفتن اسکلت -ی در کنار این اسکلت، اسکلت معنایی صفت طلائی به دست می‌آید.

(39) طلائی [+ماده، ] ]، -پویا، ] ]

طلا -ی

این اسکلت نشان می‌دهد که موضوع وند با موضوع پایه هم‌نمایه شده و یک واحد یکپارچه ساخته است. آنچه که این وند در این فرایند انجام داده این است که ویژگی [-پویا] را به پایه اضافه کرده است. اما همانطور که گفته شد، بدنه معنایی اجزاء سازنده عناصر ساخته شده از رهگذر ترکیب و اشتقاق در تعبیر نهایی آن نقش دارد. از آنجا که وندها از لحاظ بدنه معنایی بسیار ضعیف هستند بدنه معنایی پایه در تعبیر نهایی عنصر نقش به سزایی دارد. ضعیف بودن بدنه معنایی به این معنی نیست که اصلاً وجود ندارد یا دارای نقش نیست؛ بلکه به گمان ما بسیاری از تفاوت‌های درون‌دادهای فرایند اشتقاقی -ی و عناصر پایه ناشی از تعامل بدنه معنایی پایه و بدنه معنایی این وند است. از بارزترین ویژگی‌های بدنه معنایی طلا گران‌قیمت بودن و زرد رنگ بودن آن است. بنابراین، اگر گویشور ویژگی گران‌قیمت و ارزشمند بودن آن را در تعبیر این عنصر به کارگیرد صفتی متفاوت از عنصری به دست می‌آید که در آن ویژگی زرد رنگ بودن به کار گرفته شود. در حالت اول صفتی به دست می‌آید که در جمله (40) آورده شده و در حالت دوم در جمله (41).

(40) این یک فرصت طلائی است. (41) رنگ این ساعت طلائی است.

ممکن است طلایی در جمله‌ای مانند (42) به کار رود که در آن هر دو یا یکی از ویژگی‌های بدنه معنایی یعنی قیمت و رنگ مورد نظر باشد.  
(42) این ساعت طلایی است.

در این حالت است که به جای -ی می‌توان از -ین استفاده کرد. اگرچه ممکن است طلایی کاربرد نداشته باشد، اما بسیاری از صفات دیگر را می‌توان به هر دو صورت به کار برد، مانند (43).

(43) این پیراهن پشمی/پشمین است.

اگرچه می‌توان به جای -ی، از -ین استفاده کرد اما گاهی اوقات به دلیل واژگی، کاربرد این وندها دو عنصر کاملاً متفاوت به دست می‌دهد. با نمونه‌ای دیگر این موضوع را بهتر بررسی می‌کنیم. (44) اسکلت معنایی سنگ را نشان می‌دهد، که دقیقاً مانند اسکلت معنایی طلا است. اما می‌دانیم که سنگ و طلا با هم تفاوت دارند. این تفاوت را بدنه معنایی آنها نشان می‌دهد که در تشکیل و تعبیر نهایی عنصر اشتقاقی نقش دارد.

(44) سنگ [ +ماده، ( ] ]

با شرکت کردن این اسکلت و اسکلت معنایی وند -ی در فرایند اشتقاقی، اسکلت معنایی (45) برای سنگی به دست می‌آید.

(45) سنگی [ +ماده، ( ] ]، -پویا، ( ] ]

سنگ -ی

اسکلت معنایی سنگین هم دقیقاً مانند این اسکلت است؛ چون وندهای صفت‌ساز چیزی جز مشخصه [-پویا] به اسکلت پایه اضافه نمی‌کنند. آنچه باعث تمایز سنگین از سنگی می‌شود این است که در اولی ویژگی وزن زیاد داشتن بدنه معنایی پایه یعنی سنگ برجسته شده و به کار رفته حال آنکه در دومی ویژگی جنس آن یا سخت و سفت بودن آن به کار گرفته شده است. در نتیجه اینکه این وند صفت‌هایی با تعابیر گوناگون می‌سازد ناشی از متفاوت بودن بدنه معنایی پایه و به شکلی کمرنگ‌تر بدنه وند است.

صادقی (1370) در رابطه پسوند -ی در جای دیگر می‌نویسد: «این پسوند در فارسی معاصر گاهی برای ساختن صفت مفعولی از فعل‌های مرکب مجهول با شدن یعنی شکل شده از فعل مرکب حذف می‌شود و به جای آن -ی به جزء باقی‌مانده افزوده می‌شود: دریافت شده ← دریافتی، اجاره شده ← اجاری، اخراج شده ← اخراجی، ارسال شده ← ارسالی و ...». او سپس استثنائاتی را برمی‌شمارد. برای نمونه انتقال شدن در زبان فارسی وجود ندارد ولی انتقالی هست و مرحمت شدن کم استعمال است ولی صورت مرحمتی وجود دارد. به باور ما ساخت چنین صفت‌هایی براساس شرکت کردن یا نکردن پایه اسمی آنها در ساخت فعل مرکب نیست بلکه براساس ساخت موضوعی اسم پایه صورت می‌گیرد. همه این عناصر دارای ساخت موضوعی هستند و موضوع وند با موضوع درونی آنها هم‌نمایه و منجر به ساخت چنین عناصری می‌شود. در ادامه با نمونه‌هایی این موضوع را بررسی می‌کنیم.

از آنجا که ساخت موضوعی ستاک‌های حال و گذشته با ساخت موضوعی مصدر افعال برابر است -چون وندهای تصریفی موجود در مصدر در ساخت موضوعی نقش ندارد- می‌توان اسکلت معنایی ستاک گذشته دریافتن را به صورت (46) نشان داد.

(46) دریافت [ +پویا، [ ]، [ ] ]

با الصاق اسکلت پسوند -ی به این اسکلت اسکلت معنایی دریافتی به دست می‌آید.

(47) دریافتی [ +پویا، [ ]، [ ]، [ ]، -پویا، [ ] ]

دریافت -ی

اگرچه دریافت دارای مشخصه [ +پویا ] است دریافتی مشخصه [ -پویا ] دارد چون -ی به عنوان هسته ویژگی‌های خود را به درون هسته می‌تراود. این اسکلت نشان می‌دهد که موضوع وند با موضوع درونی دریافت هم‌نمایه شده، به همین دلیل است که صفت‌های حاصل از این فرایند مفهوم مفعولی دارند. پیوستن این وند به اسم‌هایی که ساخت موضوعی دارند نیز چنین برونادهایی دارد، مانند: پرتابی، اخراجی و ... (48) اسکلت معنایی پرتاب را نشان می‌دهد که در (49) در کنار اسکلت -ی قرار گرفته و اسکلت پرتابی را ساخته است.

(48) پرتاب [ +پویا، -وجرا [ ]، [ ] ] (49) پرتابی [ +پویا، -وجرا [ ]، [ ]، [ ]، -پویا، [ ] ]

از آنجا که فرایند هم‌نمایگی و تراوش ویژگی‌های -ی به عنوان هسته به درون عنصر اشتقاقی با عناصر پیشین یکسان است از بازنویسی آنها خودداری کرده به بررسی صفت‌های موسوم به صفت‌های لیاقت می‌پردازیم. پسوند -ی به مصدر می‌پیوندد و صفت‌های لیاقت می‌سازد. علاوه بر اینکه این پسوند با الحاق به پایه با دارا بودن مشخصه [-پویا] صفت می‌سازد، تفاوت صفت‌هایی مانند رفتنی و خواندنی جالب توجه است. پرسش این است که چرا رفتنی مفهوم فاعلی دارد و خواندنی مفهوم مفعولی. پاسخ در چگونگی عملکرد اصل هم‌نمایگی نهفته است. اسکلت معنایی رفتن را می‌توان در (50) نشان داد.

(50) رفتن [+پویا، -وجرا ( ] ]

از آنجا که رفتن تنها یک موضوع دارد، این موضوع با تنها موضوع -ی هم‌نمایه می‌شود.  
(51).

(51) رفتنی [+پویا، -وجرا ( ] ]، -پویا، [ ] ]

رفتن -ی

چون تنها موضوع رفتن، یک موضوع بیرونی است، در نهایت صفت حاصل از این فرایند مفهوم فاعلی دارد. اما اگر موضوع درونی با موضوع وند هم‌نمایه شود، صفت اشتقاقی مفهوم مفعولی خواهد داشت، مانند خواندنی که (52) اسکلت آن را نشان می‌دهد.

(52) خواندنی [+پویا، ( ] ]، -پویا، [ ] ]

خواندن -ی

#### 4- نتیجه

این مقاله نقش معنایی پسوند -ی را براساس نظریه نمود معنایی لیبر بررسی کرد. این بررسی نشان می‌دهد که با توجه به سابقه تاریخی این وند، باید آن را به عنوان دو وند در نظر گرفت که بر اثر تطوّر زبان به صورت هم‌آوا درآمده‌اند. یک وند اسم‌ساز و یک وند صفت‌ساز. هر وندی از جمله این وند اسم‌ساز، براساس نظریه لیبر تنها یک نقش دارد و آن این است که اسکلت معنایی [-ماده، پویا ( ] ] <پایه> را به پایه اضافه می‌کند، چون وند به عنوان هسته عمل می‌کند، از پایه‌ای که به آن می‌پیوندد اسمی می‌سازد که دارای دو ویژگی [-ماده] و

[+پویا] است. اولی بر انتزاعی بودن اسم دلالت می‌کند و دومی بر پویا بودن آن؛ یعنی آن اسم بر یک فرایند یا کنش دلالت می‌کند. به دلیل زایا بودن این وند و نبود وند دیگری برای رفع نیاز گویشور در زبان یا زایا نبودن وندهایی برای ایفای نقش‌های خاص که فشار کاربردی نامیده می‌شود و گاه گسترش معنایی، این وند برای دلالت بر نقش‌های دیگری مانند مکان، ابزار و ... به کار می‌رود. این بررسی همچنین نشان می‌دهد که تنها نقش وند صفت ساز -ی این است که اسکلت معنایی [-ماده]، ([ ] >پایه) را به پایه اضافه می‌کند. مشصه [-ماده] دال بر غیرانتزاعی بودن صفت است. تعابیر متفاوتی مانند فاعلی یا مفعولی که به این وندها نسبت داده می‌شود به دلیل نقش معنایی آنها نیست بلکه بر اثر عملکرد متفاوت اصل هم‌نمایی در پیوند دادن موضوع‌های این وندها با موضوع‌های متفاوت پایه است؛ بدین معنی که موضوع وندها با موضوع‌های متفاوت پایه هم‌نمایه می‌شود که منجر به تفاوت در تعبیر آنها می‌شود. از طرف دیگر نقش اسکلت و بدنه معنایی جزء پایه در تعامل با نقش معنایی وند هم‌عامل دیگری است که در تعبیر نهایی عنصر واژی اشتقاقی مؤثر است و نباید این تعابیر را به نقش معنایی وند نسبت داد.

### منابع

#### الف - فارسی

- شریعت، محمد جواد، 1372، دستور زبان فارسی (چاپ ششم)، تهران: انتشارات اساطیر.
- صادقی، علی اشرف، 1370، «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر»، در نشر دانش (شماره‌های از خرداد و تیر 1370 تا آذر اسفند 1372).
- قریب، عبدالعظیم و دیگران، 1373، دستور زبان فارسی پنج استاد (متن کامل دو مجلد در یک جلد)، تهران: نشر جهان.
- کشانی، خسرو، 1371، اشتقاق پسوندی در زبان فارسی، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کلباسی، ایران، 1380، ساخت اشتقاقی در فارسی امروز، تهران: پژوهشگاه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- معین، محمد، 1341، اسم مصدر - حاصل مصدر، تهران: ابن‌سینا، چاپ دوم.
- ناتل خانلری، پرویز، 1372، دستور زبان فارسی (چاپ سیزدهم)، تهران: انتشارات توس.

ب- انگلیسی

- Bisetto, A., and Scalise, S, 2004, "Classification of Compounds". *Lingue e Linguaggio\_2*: 319-332.
- Boij, Geert and Rochelle Lieber ,2004, "On the paradigmatic nature of affixal semantics in English and Dutch" , *Linguistics* 42:327- 57.
- Copetake, Ann & Ted Briscoe ,1996, "Semi-productive polysemy and sense extension" In: James Pustejovsky & Branimir Boguraev (eds.), "Lexical Semantics: The Problem of Polysemy." Oxford: Clarendon Press, 15-68.
- Dowty, D.R,1979, *Word Meaning and Montague Grammar*. Dordrecht: Reidel.
- Fodor, J. D., et al,1975, "The Psychological Unreality of Semantic Representations" , *Linguistic Inquiry* 6:515-532.
- Jackendoff, R,1990, *Semantic Structures*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Lieber, Rochelle ,1983, *Argument linking and compounds in English*, *Linguistic Inquiry*, vol. 14, Number2.
- , 2004, *Morphology and Lexical Semantics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- , 2007, *The category of roots and the roots of categories: what we learn from selection in derivation*. *Morphology* (2006), 16/2: 247-272.
- , 2009, "A lexical semantic approach to compounding" In: Rochelle Lieber & Pavol Stekauer (eds.), "The Oxford Handbook of Compounding." Oxford: Oxford University Press, 78-104.
- Pustejovsky, James ,1995, "The Generative Lexicon." Cambridge, MA: MIT Press.
- Szymanek, Bogdan ,1988, "Categories and Categorization in Morphology." Lublin: Catholic University Press.
- Wierzbicka, Anna ,1996, "Semantics: Primes and Universals." Oxford: Oxford University Press.
- Marchand, Hans, 1969, *On the nature of Grammatical Relations*, Cambridge, MA: MIT Press.

پ- وبگاه

- Schlücker ,Barbara,2009, Review: *Morphology; Semantics: Lieber (2009)* in:<http://linguistlist.org/issues/20/20-344.html>, email: schlueck @ zedat.fu-berlin.de